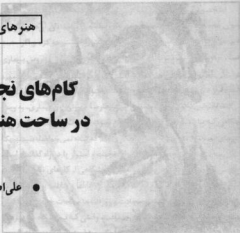


هنرهای تجسمی

کام‌های نجیب و استوار در ساحت هنرهای تجسمی

● علی اصغر قره‌باغی



می‌زنند و تا کار را به انجامی درست نرسانند دست بر نمی‌دارند. به هرحال، برگردیم سر مطلب، به عنوان نمونه، در شهر همدان که هیچ نهاد

در صفحه ۶ ویراننامه نمایشگاه نقاشی رالیسم و هاپیز رالیسم فرهنگسرای نیوازان که چند ماه پیش به خوبی و خوشی برگزار شد و من در شماره ۷۲ گلستانه به وچوخی از آن پرداختم، آمده است که اما سعی داریم در این نمایشگاه نیروهای جوان را شناسایی و معرفی کنیم. لابد باید پذیرفت که نمایشگاه به هدف خود نایل شده و جوانان نقاش امروز ایران، همه چنان که باید و شاید معرفی شده‌اند و دیگر جای نگرانی نیست و باز لابد باید پذیرفت که آن شخصیت هفتصدفتری که معرفی نشده‌اند ول معطل بوده‌اند و آثارشان در چند این نمایشگاه و مورد پسند و قبول هیأت‌گزینش آن نبوده است. من در همان مقاله قبلی سعی در اثبات این نکته داشتم که برگزاری نمایشگاه‌هایی از این‌گونه، نمی‌تواند راه و روش درستی برای شناسایی نیروهای جوان باشد و بیشتر تر یادآور فرموده شیخ اجل سعدی است که «گر تو قرآن بدین نطق خوانی، بگری روش مسلمانی».

بسیاری از جوانان با استعداد، هنرمند و نقاش امروز ما، یا در این نمایشگاه شرکت نکردند و یا کارشان از سوی هیأت‌گزینش متروک شد. بد نیست که متوهمان هنرهای تجسمی اندکی به خود زحمت بدهند و ضمن تلاش بی‌وقفه و مستمر برای شناسایی و معرفی جوانان، دلیل یا دلایل واقعی شرکت‌نکردن‌ها و رهایی‌افتن‌ها را هم بررسی کنند. بی‌تردید این کار، خالی از تفریح و عبرت نخواهد بود و پتة بسیاری از سیاست‌های خودسرانه و گاه اغالت‌آمیز رالیسم آب خواهد آساخت. یافتن این جوانان گم‌گشته دشواری نیست؛ بسیاری از آن‌ها را می‌توان در اغلب شهرهای سرزمین‌مان پیدا کرد. شاید همین‌جا اشاره به این نکته هم ضرورت داشته باشد که یکی از حضرات که خود را متولی خودگماننده هنرهای تجسمی می‌داند می‌فرمود که «دسترسی به برخی از جوانان شهرستانی و لرزیایی کار آن‌ها دشوار است»، شاید بهانه‌های شما با معیارهای خودتان پذیرفتنی باشد، اما توجه داشته باشید که در جای دیگری از این جهان، برای گرفتن دو دقیقه فیلم از یک جشنواره، یک گروه پنج‌تنش نفره به اعصاب جنگل‌های آمازون سفر می‌کنند، چند روزی که شاید به هفته و ماهی بکشد آن‌جا چادر



کاری از بیژن غنچه‌پور

رسمی برای پرداختن به هنر وجود ندارد، گروهی از جوانان خوش قرچه و با استعداد به شکلی بسیار جدی به نقاشی و مطالعه هنر مشغول اند و بی‌تعارف کار چند نفر از آن‌ها بود که به همین نمایشگاه نیایوران اندکی اعتبار بخشید. این‌ها هرچند روز یکبار دور هم جمع می‌شوند، یافته‌ها و خواننده‌های خود را با یکدیگر در میان می‌گذارند، بحث می‌کنند، نوبی سر و کله هم می‌زنند و دایره دانش و تجربیات هنری خود را گسترش می‌دهند. (کاری که نقاشان تهرانی هم باید بکنند، اما از آن‌جا که چشم دیدن یکدیگر را ندارند و قفس و افتادشان اجازه نمی‌دهد، هر کدام در پبله برج عاجی محقر، خود را به کوچه علی‌چق می‌زنند و اصلاً شتر دبدی ندیدنی) نقاشان شهرستانی کارهای یکدیگر را به دایره بحث و نقد می‌کنند، (کاری که می‌باید در دانشگاه‌های تهران دانشجویان را به آن عادت دهند و نمی‌دهند) برخی از جوانان هنرمند و باز هم اغلب شهرستانی می‌دانند که دینی سنگین از هنرمندان متقدم جهان بر عهده دارند و می‌باید بار نهاد را به سرمزلی دیگر برسانند تا دوفرای دیگر هم بماند و به کار آید، چیزی باشد که بتولد برای آیندگان مآثرک بماند و نسل‌های بعدی روایتی برمی‌آید آن برای حکایت داشته باشند، اغلب این جوانان همان کاری را می‌کنند که نقاشان حرفه‌ای و ماهر گذشته کرده‌اند، از گذشته تقلید نمی‌کنند، بلکه گذشته را برای دست‌یابی به مهارت و امکانات تازه و یافتن زبانی نزدیک به زمان حال می‌کارند. به سبب همین جدی‌گرفتن‌ها و مطالعه کردن‌هاست که باغرم سن و سال کوه بیان تصویری‌شان اغلب پخته و خلاقانه است. معلوم است که با مقوله هنر چنان که باید سرگردانند. می‌دانند که زبان نقد هنری جهان و حتی فلسفه هنر به سوی نقاشی درست و ماهرانه گرایش یافته است. که گاه در باره هنر خود و دیگران می‌نویسند. ممکن است نوشته‌هایشان از پارویی جهات محل ایراد و انتقاد باشد، اما آنچه واحد اهمیت است، اندیشیدن منضبط، نگاه دقیق، نوشتن و تلاشی است که برای اعتلا و تکامل فهم بصری و تجسمی خود می‌کنند. دریافتند که هنر از یک‌طرف وضع موجود را نقد می‌کند و از طرف دیگر امکانی برای انتقال فراهم می‌آورد. (این همان کاری است که جوانان تهرانی باید بکنند، اما به ناسی از استادان و پیش‌گوسن خود نمی‌کنند)

به عنوان نمونه، بانگ روشی نژاد، نقاش جوان و خوداموخته‌یی که در شهر همان گروهی از نقاشان جوان را دور خود جمع کرده و با آن‌ها به بحث و نقد می‌نشیند، درباره برتری که دوستش رضا عظیمیان از چهره آرنولد شوئنبرگ کشیده می‌نویسد، «شورک لوتاج معتقد بود که «اندیشیدن یعنی بخشیدن نیروی گفتار به ایزه» در حیطه هنر، معنا بخشیدن به جهان بیرومن شکان از همین امر است. هنر به موضوعات و اتفاقات روزمره که ممکن است در ظاهر پیش‌یا افتاده به نظر آیند معنا می‌بخشد، معنایی که بی‌تردید فقدان آن، بیگانگی ناگزیر انسان از اشیاء و امور بیرونی و سرانجام هراس او از خویشن خویش را در پی خواهد داشت. هنر توافقی است درباره باعناولون جهان هنر اصل، در آغاز معنای کاذب و جعلی و منحنی را که گروهی منته‌طلب و ساده‌نگر برای هنر قابل شده‌اند نفی می‌کند و سپس معنایی تازه به جای آن می‌شاند. آن کلیت‌گانی که آدورنو و همفکرانش در نفی آن می‌گوشند و رسالت هنر اصل را انکار آن می‌دانستند، همان معنای نخست بود.

بازنمایی در واقع بازسازی جهان و تکرار و یادآوری موضوعات بیرونی است. هنر می‌تواند با برخورداری از ویژگی **aboutness** و نیز با ارایه نظر و به



چهره آرنولد شوئنبرگ، کاری از رضا عظیمیان

دست‌دادن الگویی برای اشیا و انسان‌ها و به طور کلی پدیده‌های گوناگون، نسبت میان واقعیت و موارد آرمانی پدید آورد. پرداختن به فیگور انسان که چند سالی است، بار دیگر مورد توجه نقاشان قرار گرفته، مجال مغتنمی برای طرح این موضوعات فراهم می‌آورد. آثار هنرمندانی همچون جنی ساولی، لوسین فریوید، اد نورهیم، لوپر گارسیا و... موارد قابل‌اعتنایی از این رویکرد تازه شمرده می‌شوند. هنر در حضور آثار این نقاشان فرصتی یافته است تا دور از جرم‌اندیشی‌ها و با بهره‌جویی از دستاوردها و سنت‌های هنری پیشین، لقی‌های تازه‌ای را بگوید و به کشفی تازه تایل شود.

پرترة آرنولد شوئنبرگ، کار رضا عظیمیان، اشاره‌یی است آشکار به مقوله ارجح‌شناسی هنر. تأکیدی است بر شخصیت هنرمند و در نخستین نگاه نوشته معروف شارل بوتلر در پاره تصویر هنرمند را به یاد می‌آورد. آرنولد شوئنبرگ هنرمندی پشپرو و بینان‌گزار موسیقی آونال بوده، هنری که در آن کلیت‌ها و الگوهای سطحی، تکراری و کلیشه‌یی کنار گذاشته شدند و پراکسیس و مشارکت مخاطب اهمیت پیدا کرد. اثر هنری لنگره و محرک برای آفرینش و تأویل‌های گوناگون شمرده شد و از این رهگذر هنری سرآمد و آلت پدید آمد.

در مباحث تاریخی هنر، معادل و همنامی تجسمی آثار شوئنبرگ را بیش‌تر باید در قلرمرو هنر مدرن جست‌جو کرد، اما وجه ژنریک نقاشی عظیمیان مدرنیستی نیست و فرمالیسم افراطی هنر مدرن را انکار می‌کند. با این حال یک وجه اشتراک عمده میان نقاشی عظیمیان و اکسپرسیونیسم موسیقی شوئنبرگ به چشم می‌خورد که می‌تواند به نوعی بیان پرسشگر و کانونده و طرح و احسانی از تعلیق و تحرک تعبیر شود. ممکن است در نگاه نخست نقاشی عظیمیان آمیخته با اندکی رستوریک به‌نظر آید، اما این ویژگی در توصیف موضوع نقشی سرشوشناز دارد. تأکید بر بافت، حرکت و ضربه‌نگ. ششمان قلمبند، نوعی رستوریک قابل توجه و تأثیرگذار و تا اندازه‌یی کارساعتیک پدید می‌آورد. این‌ها

داشت که تبرش درست و آن‌طور که باید و شاید به هدف نشیند. کم نیست شمار این گونه نقلشانی که نجیبانه و معصومانه پای این هنر ایستاده‌اند و می‌سوزند و آن‌چه را فالکتر عرق‌ریزی روح می‌نامید تجربه می‌کنند. چرا نهادهای رسمی، مثلاً موزه هنرهای معاصر، نمایشگاهی از آثار این جوانان برگزار نمی‌کنند؟ آیا این‌ها معاصر ما نیستند؟ آیا موزه بیم آن دارد که با دیدن کارهای این جوانان سطح توقع تماشاگر بالا برود، کاسه کوزه‌ها به هم بربزد و دیگر نهادهای تبلیغاتی شلخته و بی‌ساز و کار ثابت نمایشگاه‌ها که به یکدیگر ردای استادی می‌بخشند، و به نوبت بر مسند گزینش و داوری می‌نشینند، رنگ نداشتند باشد؟ همین‌جا این را هم بگویم که شما را به هرکه و هرچه می‌پرستید قسم اگر قرار شد نمایشگاهی از کارهای جوانان برگزار شود برشان از میان پیر و پاتال‌ها و بانمجان دورقاب‌چین‌های حرفه‌یی، آقبالاسر و گروه‌گزینش و دبیر و نترشاید، نگذارید سلیقه و پستد چند نفر بر یک جریان فرهنگی حاکم شود و فرمان براند، بگذارید هرکس مسئول و پاسخ‌گوی کار خودش باشد، برای انجام کارها، یک گروه صاحب‌گفتمند، آن‌هم به انتخاب خود جوانان کافی است. □

مثلاً الله شمار کسانی که خود را متولی هنر می‌دانند و در نطق و خطابه‌های موردی دم از یافتن و تشویق استعدادهای جوان می‌زنند سر به فلک می‌زنند. نمایشگاه عادل یونسی و بیژن غنچه‌پور هم در گالری الهه حال و روز چندان خوش‌تری نداشت. در شب افتتاح نمایشگاه این دو نقاش که هر دو قرچه و استعداد چشمگیری دارند، هشت نه نفر حضور داشتند، یا حساب دقیق برای هر نقاش چهار نفر. از نقاشان جوان و خوب دیگری که لابد اگر روزی نمایشگاهی بر پا کنند چنین سرنوشتی خواهند داشت مگر حال و توقع شایسته است و دیگری بهمن محمدی.

هرگز نباید از این حرف عجولانه استنباط کرد که خود این نقاشان کشته‌مردی برپایی نمایشگاه هستند. در شهر سمنجان، یکی از آن‌ها، که به اندازه موهای سرش طرح و تابلو کشیده، آن‌هم تابلوهای عریض و طویل و درست و حسابی، نه با سیم‌های نیم و جیبی و رنگ‌مالی‌های سرهم‌بندی‌شده، می‌گفت هنوز جرات نمی‌کنم کارهایم را به نمایش بگذارم. دو دل بود و می‌گفت هنوز باید کارکرد، چراکه نقاشی کردن را خلق عشق و عدالت و امید می‌دانست و بیم آن



موسسه علمی و مطبوعات فریبن
 مال جامع علوم انسانی